



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بحث در توریه بود، گفتیم برای جواز توریه علاوه بر قاعده و روایات، آیاتی هم مورد استشهاد قرار گرفته است که چهار آیه که جمله‌هایی از انبیاء بود را بیان نمودیم که به ظاهر کذب بوده است و حل مشکل به این است که آن‌ها را حمل بر توریه کنیم. گفتیم در این موارد حل مشکل انحصار به توریه ندارد، بلکه راه‌ها و شیوه‌های دیگری برای حل این مشکل وجود دارد و از این جهت نمی‌شود به این‌ها استدلال کرد. اصل جواب این بود ولو احتمال هم باشد، دیگر امکان استدلال ساقط می‌شود؛ یعنی از برخی پیامبران مانند حضرت یوسف و حضرت ابراهیم (علیهم‌السلام) جملاتی نقل شده که به لحاظ ظاهر جمله‌ی خبریه مطابق با واقع نیست و ما مطمئن هستیم که آن‌ها مبتلا به معصیت نبوده‌اند و نمی‌شدند؛ بنابراین باید کلام آن‌ها را توجیه کرد. گفته شد یک راه توجیه توریه است، ولی راه‌های دیگر هم وجود دارد و لذا برای جواز توریه به این‌ها نمی‌شود استدلال کرد. این جواب کلی و اجمالی بود، اما وقتی که وارد بحث خود آیات شدیم، دیدیم که مسئله یک مقدار فراتر از این است.

آیات مورد استناد در جواز توریه

۱ - آیه شصت و سه سوره انبیاء

اولین آیه‌ای که بررسی کردیم آیه «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَلُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» از سوره‌ی انبیاء بود. در مورد این آیه مفصل بحث کردیم. چهارچوب بحث هم این بود که یا «فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» را جزاء برای جمله شرطیه می‌گیریم و یا اینکه آن را جمله خبریه مستقله می‌گیریم نه شرطیه و جزاء همان «فَسَلُّوهُمْ» است. بنا بر احتمال اول چند سؤال مطرح می‌شد که این ملازمه با واقع انطباق ندارد، حل ملازمه را که سه جواب بود بحث کردیم.

برای حل مشکل، بنا بر احتمال دوم چند راه هم وجود داشت که در نهایت رسیدیم به این‌که ملاک کذب اولاً این است که کذب مخبری است، نه خبری و در کذب مخبری هم ملاک آن اراده جدیه است، نه اراده‌ی استعمالیه. به احتمال قوی مرحوم علامه طباطبائی هم می‌خواستند همین را بفرمایند، این یک مطلب به لحاظ کبروی است. به لحاظ صغروی این آیه را چه جمله شرطیه بگیریم و چه خبریه، این آیه در مقام احتجاج و مناظره و مجادله است و



در این جمله اراده جدیه به بیان واقع این جمله تعلق نگرفته است، بلکه برای این است که طرف را محکوم بکند. این واقع و حقیقت مسئله بود؛ یعنی «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» که مربوط به شکستن بت‌ها است و «هَذَا رَبِّي» در سوره مبارکه انعام که حضرت سه بار فرمودند، این چهار جمله، همه در مقام مناظره و محاجّه و اسکات خصم است. در مقام احتجاج خود ما هم بحث می‌کنیم تا طرف را محکوم کنیم و به اشتباهش پی ببرد و در مقام استدلال نتواند حرفش را به کرسی بنشاند. در این مقام جمله‌هایی می‌گوییم که با واقع مطابق نیست و گاهی مطابق با رأی او است، چه او بداند و چه نداند. غالباً خصم می‌داند که من آن را اراده نکرده و اراده جدیه ندارم، پس توریه نیست، بلکه اراده استعمالی است و در این آیات این جملات به همین معنا به کار رفته و در مقام احتجاج هستند و لذا کذبی که مشمول ادله حرمت باشد، نیست.

گفته شد که ملاک در کذب محرم، یا کذب خبری است و یا مخبری. کذب مخبری؛ یعنی کذبی که در آن گوینده قصد حکایت دارد. این قصد حکایت هم به قصد در مرحله اراده استعمالی و قصد جدی تقسیم می‌شود و در اینجا ملاک در حرمت قصد جدی است. در جمله‌هایی که در مناظرات و احتجاجات به کار می‌رود قصد حکایت در مرتبه اراده استعمالی وجود دارد، ولی قصد در اراده جدیه نیست و اراده جدی آن برای محکوم کردن به کار می‌رود. به این ترتیب بحث تمام می‌شود.

نظر استاد (حفظه الله)

ما توریه را رد و منع نمی‌کنیم، بلکه می‌گوییم حل مشکل منحصر به توریه نیست و می‌شود با بحث احتجاج و قاعده‌ای که گفتیم از بحث توریه خارج شده و با مشکلی هم مواجه نشویم.

روایات ذیل آیه شصت و سه انبیاء

۱- روایت حسن صیقل

ذیل آیه «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا» (انبیاء/۶۳)، چند روایت آمده است که برخی از آن‌ها در کتاب الحج باب صد و چهل و یک احکام العشرة آمده‌اند، از جمله روایت: عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَثْمَانَ، عَنْ الْحَسَنِ الصَّقَلِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّا قَدْ رَوَيْنَا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَيَّتَهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ»؟ فَقَالَ: «وَاللَّهِ، مَا سَرَقُوا، وَمَا كَذَبَ» وَقَالَ



إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَلُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ»؟ فَقَالَ: «وَاللَّهِ، مَا فَعَلُوا، وَمَا كَذَبَ». قَالَ: فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا عِنْدَكُمْ فِيهَا يَا صَيْقِلُ؟» قَالَ: قُلْتُ: مَا عِنْدَنَا فِيهَا إِلَّا التَّسْلِيمُ. قَالَ: فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ أَحَبُّ اثْنَيْنِ وَأَبْغَضُ اثْنَيْنِ: أَحَبُّ الْخَطَرِ فِيمَا بَيْنَ الصَّفَيْنِ، وَأَحَبُّ الْكَذِبِ فِي الْإِصْلَاحِ، وَأَبْغَضُ الْخَطَرِ فِي الطَّرَقَاتِ، وَأَبْغَضُ الْكَذِبِ فِي غَيْرِ الْإِصْلَاحِ؛ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا قَالَ: «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا» إِرَادَةَ الْإِصْلَاحِ، وَدَلَالَةً عَلَى أَنَّهُمْ لَا يَفْعَلُونَ، وَقَالَ يُوسُفُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِرَادَةَ الْإِصْلَاحِ»^۱.

در این روایت آمده است که حسن صیقل محضر امام صادق (علیه السلام) عرض می‌کند که پدر بزرگوار شما امام باقر (علیه السلام) درباره این کلام حضرت یوسف «أَيَّتَهَا الْغَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» این گونه فرمودند که «مَا سَرَقُوا، وَمَا كَذَبَ» آن‌ها دزدی نکرده بودند و ایشان هم دروغ نگفت؛ یعنی حتماً توریه بوده است. و ذیل قول «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَلُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» نیز ایشان فرمودند که «مَا فَعَلُوا، وَمَا كَذَبَ»، آن‌ها این کار را نکردند و ایشان هم دروغ نگفت. شما درباره این فرمایش پدرتان چه می‌فرمایید؟

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «مَا عِنْدَكُمْ فِيهَا يَا صَيْقِلُ؟» نظر خودت چیست؟ صیقل گفت: ما نظر خاصی نداریم هر چه شما بفرمایید. آن وقت امام صادق (علیه السلام) قصه را به گونه‌ای دیگر نقل کرده و فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ أَحَبُّ اثْنَيْنِ وَأَبْغَضُ اثْنَيْنِ»؛ خداوند دو چیز را دوست می‌دارد و دو چیز را زشت می‌دارد. یکی خطر کردن و شجاعت در جنگ و دیگری کذب در مقام اصلاح. دو چیز را هم زشت می‌دارد؛ یکی اعمال جسارت‌آمیز در راه و خیابان و دیگری کذبی که به قصد اصلاح نباشد و لذا حضرت ابراهیم و یوسف (علیهم السلام) در مقام اصلاح بودند و اراده اصلاح داشتند.

بررسی سندی و دلالتی روایت حسن صیقل

الف: بررسی سندی

این روایت از نظر سندی معتبر نیست؛ زیرا همه سلسله سند معتبرند، به جز خود حسن صیقل که از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند. حسن صیقل در هیچ کدام از کتب رجالی توثیق ندارد و ذکر نشده است و راهی برای تصحیح او نیست و لذا روایت معتبر نیست.



ب: بررسی دلالتی

از نظر دلالت هم دو احتمال در این روایت هست، احتمال اول: اینکه این کلام کذب محرم نیست. احتمال دوم: تفسیر این کلام به گونه دیگری است و منظور از آن اراده اصلاح است، ولی آنچه مسلم است این است که حضرت می‌خواهد بفرماید که کذب اراده اصلاح است، نه اینکه کذب نباشد.

سؤال: آیا بین کلام امام باقر (علیه السلام) و کلام امام صادق (علیه السلام) تعارضی وجود ندارد؟
جواب: خیر، تعارضی وجود ندارد؛ از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که «مَا سَرَقُوا، وَ مَا كَذَبَ» و در همین روایت هم امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند این اراده اصلاح بود. اگرچه ظاهر این دو کلام باهم سازگار نیست، ولی تعارضی ندارند؛ زیرا کلام دوم ناظر اولی است.

۲- روایت عطاء

عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ ثَعْلَبَةَ عَنْ مَعْمَرِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَطَاءٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص «لَا كَذِبَ عَلَى مُصْلِحٍ - ثُمَّ تَلَا آيَتَهَا الْغَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ - ثُمَّ قَالَ وَاللَّهِ مَا سَرَقُوا وَ مَا كَذَبَ - ثُمَّ تَلَا بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسُئِلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ - ثُمَّ قَالَ وَاللَّهِ مَا فَعَلُوهُ وَ مَا كَذَبَ»^۲.

بررسی سندی و دلالتی روایت

الف: بررسی سندی

این روایت به جهت توثیق نداشتن معمر بن عمرو و عطاء ضعیف است.

ب: بررسی دلالتی

از نظر دلالتی، امام صادق (علیه السلام) از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نقل می‌کند که فرمود: «لَا كَذِبَ عَلَى مُصْلِحٍ». این روایت به عکس روایت اول است که می‌گفت «ما کذب» و ذیلش امام صادق (علیه السلام) فرمود: اینجا کذب است، ولی اراده اصلاح بوده است. در این روایت از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده است: «لَا كَذِبَ



عَلَى مُصْلِحٍ؛ یعنی اینجا کذبى نیست و بعد آیات را تلاوت نموده و فرمود: «وَاللَّهِ مَا سَرَقُوا وَمَا كَذَبَ». حضرت قسم می‌خورد که اینجا کذب نبوده است.

این روایات، در ذیل این آیه در کتب اهل تسنن، مثل صحیح بخاری و سنن هم آمده و متن آن این‌گونه است: «ما کذب ابراهیم إلا الثلاث کذبوا» و در آنجا آمده که این کلام انبیاء کذب بوده، ولی کذب محرم نبوده است، در کتب خاصه، هر دو بیان آمده است؛ یعنی هم اینکه کذب در مقام اصلاح بوده است و هم اینکه «فعله و ما کذب»، البته من ابهامی در این مورد ندارم که این «فعله و ما کذب» شاید اختصاص به خاصه داشته باشد، ولو در روایات معتبر نیست، ولی در این دو روایت آمده است.

۳- روایت ابی بصیر

این روایت در مستدرک و در تفسیر عیاشی ذیل باب صد و چهل و یک در همین باب آمده است: «مَا كَانَ سَقِيمًا وَمَا كَذَبَ وَلَقَدْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ ع بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ وَمَا فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ وَمَا كَذَبَ»^۳.

بررسی سندی روایت ابی بصیر

از آنجاکه تفسیر عیاشی مقطوعه است، لذا سند روایت ابی بصیر تام نیست. در تفسیر عیاشی دو روایت به این مضمون هم آمده است؛ یعنی در واقع حداقل در سه چهار روایت تعبیر «مَا كَذَبَ» آمده است، البته این یک تفاوتی است که میان روایات ما و روایات عامه وجود دارد و این مقدار تفاوت تقویت می‌کند که ما نفی کذب را در اینجا بپذیریم.

جمع بین روایات

چند راه برای جمع وجود دارد.

راه اول: راه اول این است که بگوییم آنجایی که می‌فرماید «ما کذب»؛ منظور کذب مخبری نیست، پس آنجا که می‌گوید کذب است؛ یعنی کذب خبری بوده است و آنجایی که کذب نیست؛ یعنی کذب مخبری نبوده است، بلکه توریه است.



راه دوم: راه دوم این است که آنجایی که می‌گوید کذب است؛ یعنی کذب خبری یا استعمالی و آنجایی که می‌گوید کذب نیست، منظور کذب در مقام اراده جدیه نیست که ما می‌گفتیم این موضوع حرمت است، منتها این جمع موافق با ظواهر نیست، ولی در جایی که حضرت می‌فرماید به منظور اراده اصلاح است، در اینجا هم توریه نیست و اراده‌ی جدیه وجود دارد و می‌خواهد اصلاح کند، مگر اینکه بگوییم در مقام اراده اصلاح، اراده جدیه وجود ندارد، بلکه دارد یک چیزی می‌گوید، ولی هدف اخبار واقعی نیست و تنها این است که اصلاح کند. اگر این را بگوییم مشکل حل می‌شود.

سؤال: آیا حضرات معصومین در اینجا در مقام تقیه نبوده‌اند؟

جواب: بله این احتمال هم وجود دارد که در اینجا تقیه بوده است؛ چون کلام حضرت به گونه‌ای دیگر نقل شده و به صورت دیگری تفسیر می‌شود.

جمع بندی

بدون ملاحظه روایات، گفتیم یا اراده جدیه نیست و لذا کذب محرم نیست، یا توریه است که باز هم حرام نیست، اما با ملاحظه روایات، چند راه برای جمع وجود دارد: راه اول این است که بگوییم در روایاتی که تعبیر کذب آمده، ولی اراده اصلاح شده است، این روایات حالت تقیه‌ای دارند که مطابق با عامه است، منتها این مبتنی بر این است که بگوییم در اینجا بین صدر و ذیل روایات، یا بین خود روایات تعارض وجود دارد و روایتی که می‌گوید کذب است را حمل بر تقیه کنیم، البته این راه از لحاظ فنی سخت‌تر است. راه دوم اینکه بگوییم آنجایی که روایات می‌گویند کذب است، منظور کذب خبری است و در جایی که می‌گوید کذب نیست؛ یعنی مخبری و این روایات را حمل بر توریه کنیم. راه سوم هم این است که بگوییم در جایی که کذب است، منظور کذب خبری یا حتی مخبری است و آنجا که می‌گوید کذب نیست، منظور این است که اراده جدیه همراهش نیست. اگر راه سوم را در جایی که در مقام اصلاح است به کار ببریم، در این صورت در مقام اصلاح هم اگر کسی کذب داشته باشد، در حقیقت کذب به اراده جدیه نیست. در این صورت به خوبی شده مشکلی ندارد، مگر اینکه کسی بگوید اراده جدیه در جایی که کذب در مقام اصلاح باشد هم وجود دارد. ولی شاید نداشته باشد احتمالاً و بنابراین آن وقت مشکل حل است. این سه راه جمع بین روایات است.



نظر استاد (حفظه الله)

ما راه سوم را تأکید و تقویت می‌کنیم و می‌گوییم در ما نحن فيه اراده جدیه نبوده است؛ زیرا در روایات هم گفته نشده که توریه کرده است و «مَا كَذَبَ» با احتمال ما هم سازگار است.

۲ - آیه «هَذَا رَبِّي» از سوره انعام

در این آیه همان مسائل قبلی مطرح می‌شود و این آیه نیز مانند آیه قبلی در مقام احتجاج است و در مقام احتجاج اراده جدیه وجود ندارد و تنها می‌خواهد خصم را محکوم کند.

۳ - آیه «أَيُّهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» از سوره یوسف

بعضی در مقام جواب گفته‌اند که این کلام، کلام خود حضرت یوسف (علیه السلام) نیست؛ بلکه کلام گماردگان و مأموران ایشان است و آن‌ها هم معصوم نبودند و لذا دیگر محذور کذب و ... مطرح نمی‌شود.

نظر استاد (حفظه الله)

این جواب تام نیست؛ زیرا نقل قرآن نسبت به این مسئله، نوعی تأیید است و لازم نیست که کلام از معصوم باشد. ما در مورد انبیاء هم می‌گفتیم اگر این کلام قبل از نبوتشان باشد، یا کسی چنین عصمتی را برای ایشان قبول نکند، باز اینکه قرآن تلقی به قبول کرده است، همین مهر تأییدی است بر این کلام و لذا این کلام کذب نیست. در این صورت یا این کلام را حمل بر توریه می‌کنیم و یا آن را حمل بر کذب در مقام اصلاح کنیم. همین دو راه در اینجا مطرح می‌شود و مشکل در این آیه با این دو راه حل می‌شود، اما بحث احتجاج و محاجه در این آیه مطرح نمی‌شود. در هر صورت این مسئله نمی‌تواند دلیل بر توریه شود؛ زیرا هر دو راه توریه و در مقام اصلاح بودن، در اینجا ممکن است.

تفاوت آیه «أَيُّهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» با آیات قبلی

این آیه با آیات قبلی در چند چیز تفاوت دارد:

تفاوت اول: این کلام پیغمبر نیست، بلکه کلام مأمورین اوست.



تفاوت دوم: در دو آیه انبیاء و انعام سه راه برای حل مشکل وجود داشت، یکی اینکه بگوییم توره شده است و دیگر اینکه بگوییم این کذب است، ولی فی مقام اصلاح است و راه سوم هم این است که پیامبر در مقام احتجاج و مناظره بوده است.

ولی در این آیه راه سوم مطرح نمی‌شود، ولی با وجود این تفاوت، باز هم نمی‌توان برای جواز توره به این آیه تمسک کرد.

۴ - آیه هشتادونه سوره صافات

آیه «فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ» هم نظیر آیه قبل در مقام احتجاج و مناظره نیست. در اینجا هم راه اول؛ یعنی توره و راه دوم؛ یعنی در مقام اصلاح بودن مطرح می‌شود و حل مشکل منحصر به توره نیست تا برای جواز توره بشود به آن استدلال نمود.

جمع بندی

در مورد آیات سوره انبیاء و انعام گفتیم ظاهر این آیات همان احتجاج و مناظره است، نه توره. روایات هم نتوانستند آن را نفی کنند. دو آیه دیگر هم همین‌گونه بودند و چیزی که بتواند قرینه بر عدم حرمت توره باشد، در این روایات وجود نداشت. نظر ما هم این بود که در آن دو آیه اول توره نیست و ظاهر همان عدم اراده جدیه است. در دو آیه آخر هم ظاهراً این احتمال مردد می‌شود و برای ظهور در توره چیزی نداشتیم. همچنین آن دو روایت هم که ممکن بود ظهوری در جواز توره داشته باشند، به لحاظ سندی مشکل داشت و سندشان معتبر نبود.

نتیجه

ماحصل آنچه تاکنون گفتیم این است که:

۱ - آیات چهارگانه سوره انبیاء، سوره صافات، سوره انعام، البته در سوره انعام سه بار جمله «هذا ربی» آمده است و در این صورت شش جمله می‌شوند که در قرآن کریم آمده است که در این شش جمله به ظاهر کذب خبری وجود دارد و برای جواز توره نمی‌شود به آن‌ها استدلال کرد؛ زیرا حل مشکل عدم ارتکاب معصیت از ناحیه پیغمبر یا مأمور پیغمبر منحصر به توره نیست و برای حل این مشکل راه‌های دیگری هم وجود دارد.



شماره شصت: ۲۷۱۴

۲ - آیات مطرح شده سنداً معتبرند، ولی به طور معین دلالت بر جواز توریه ندارند، پس آیات و روایات خاص و مستقلى که دلالتشان بر جواز توریه تام باشد، نداریم. از این رو دلیل تامی بر جواز توریه به طور خاص نداریم، اما طبق قاعده گفتیم که توریه جایز است. اگر این قاعده باشد، این آیات، مخصوصاً آن دو روایت می توانند مؤیدی بر جواز توریه باشند.